

جای نام‌شناسی آبادی‌های شهرستان بیرجند؛ نمونه‌موردی واژه‌های خان و ماه

احمد حیدری^۱ (استادیار باستان‌شناسی، گروه هنر و معماری، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران)
سیداحمد برآبادی^۲ (دانشجوی دکتری مردم‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۵/۳۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۵

چکیده: جای نام‌شناسی از جمله شاخه‌های علم زبان‌شناسی تاریخی است، که قدمتی بیش از ۲۰۰ سال دارد؛ معمولاً با مطالعات شرق‌شناسان و باستان‌شناسان همراه بوده و به مرور زمان، این دانش تغییر کرده و ساختاری علمی یافته است. شهرستان بیرجند در خراسان جنوبی از جمله مناطقی در کشور است که به دلیل دوربودن از کانون‌های جمعیتی و راه‌های اصلی مواصلاتی، برخلاف مناطق شمالی خراسان، کمتر مورد تهاجم اقوام بیابانگرد قرار گرفته است. از این رو، جای نام‌های این منطقه کمتر دستخوش دگرگونی شده و در تعداد قابل توجهی از جای نام‌ها، از نظر مورفولوژی ساختار زبان پهلوی حفظ شده است. هدف از این پژوهش بررسی و معناشناختی واژه‌های «خان» و «ماه» و مشتقات آن در جای نام‌های شهرستان بیرجند است. نتیجه این پژوهش آن است که واژه پهلوی «خان» در زبان کردی «کانی» و در تالشی کنونی و تبری باستان «خونی» به معنای چشمه است؛ این واژه در خراسان جنوبی به معنای چشمه مصنوعی، چاه یا قنات است و معادل فارسی آن پس از اسلام چهنکند می‌شود. واژه دیگر «ماه» است که در زبان پهلوی به معنای ده است و با مشتقات دیگری در جای نام‌های توابع بیرجند مشاهده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: بیرجند، جای نام‌شناسی، خانه، خان، ماه.

1. Ahmad.heidari@iaubir.ac.ir
2. a.barabad@gamil.com

۱ مقدمه

در مطالعه زبان و گویش‌ها، نام‌های جغرافیایی اهمیت خاصی دارند. زیرا این نام‌ها بخشی از میراث معنوی و فرهنگی اقوام و ملت‌ها محسوب می‌شوند و بی‌شک بررسی و مطالعه علمی آنها علاوه بر ارزش زبان‌شناسی، در شناخت هویت تاریخی آنها بسیار مؤثر خواهد بود. گرچه نام‌های جغرافیایی از عناصر نسبتاً پایدار فرهنگی یک سرزمین محسوب می‌شوند؛ ولی ممکن است آمرانه نام یک مکان به دلیل اهمیت، یا حوادث تاریخی رخ داده در آن، توسط یک نظام حکومتی تغییر یابد. به طور معمول این تغییر نام‌ها به ندرت یا در موارد معدودی رخ می‌دهد و گاهی پس از مدتی دوباره نام مکان به همان نام کهن خود تغییر می‌یابد. «در مجموع جای‌نام‌ها^۱ آن دسته از عناصر زبانی هستند که تصویر قوم‌نگاری یک منطقه خاص را منعکس می‌کنند و هویت زبانی ساکنان اولیه و ثانویه یا رخداد‌های دیگر را آشکار می‌کنند. ایران به‌عنوان یک کشور باستانی از میراث توپونامیکی ثروتمندی برخوردار است» (آسادوریان^۲، ۲۰۱۷: ۵۲).

استان خراسان جنوبی که همان استان قُهستان باستانی است، به دلیل پراکندگی بسیار روستاهای آن و نبود کانون‌های جمعیتی شهری و روستایی بزرگ از پیش از اسلام تا پس از اسلام، کمتر مورد تهاجم ایلات و اقوام بیابانگرد واقع شده است. از این رو، به جز در مناطق کمی، از نظر تکلم تقریباً یکدست فارسی‌زبان بوده و جای‌نام‌های این استان کمتر دستخوش دگورگونی شده‌اند. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که وجود برخی واژه‌ها مثل *xən* خن، *xunik*، *xon* خان و ماه *mbh* در نام آبادی‌های بیرجند از نظر فیلولوژی یا ریشه‌شناسی چه معنایی داشته است؟ واژه‌های مذکور در چه دوره تاریخی رواج داشته و بیانگر چه معنایی از منظر تاریخی هستند و پراکنش آنها در زبان و گویش‌های دیگر ایران چگونه بوده است؟ این پژوهش موردی برگرفته از پروژه‌ای است که در زمینه جای‌نام‌شناسی^۳ از منظر مطالعات تاریخی انجام شده است.^۴ پژوهش حاضر از منظر معناشناختی به واژه‌هایی مانند، خان و ماه که اسم مکان عام بوده و در وضع و تولید جای‌نام‌های زیادی دخیل بوده‌اند و تاکنون به‌شکلی پایدار توسط مردم بومی مورد استفاده قرار گرفته، پرداخته است.

۲ روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله کیفی و از نوع توصیفی-تحلیلی و ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعات اسنادی و میدانی است. هدف از این تحقیق ریشه‌شناسی موردی نام دیه‌های شهرستان بیرجند براساس

1. toponym

2. A. Assadorian

3. toponymy

۴. پژوهشی بر آبادی‌های شهرستان بیرجند نام پروژه‌ای است که به‌سرپرستی نویسنده نخست انجام و بودجه آن توسط اداره کل میراث فرهنگی استان خراسان جنوبی تأمین شده است.

تحلیل ساختوازی، معنایی و تحولات تاریخی زبان‌ها است. در این پژوهش برای نخستین بار سعی شده تا در جای‌نام‌شناسی که صرفاً به مباحث معناشناختی می‌پردازد، از اسناد و اطلاعات تاریخی و باستان‌شناسی نیز استفاده شود. تحلیل ساختوازی جای‌نام‌ها در دو رویکرد در زمانی و همزمانی مورد مطالعه قرار گرفته است. گرچه در شکل در زمانی به دلیل کمبود مدارک مستند ادوار مختلف تاریخی، مطالعه با دشواری توأم می‌شود و نمی‌توان شکل و تغییرات آوایی آن واژه را شناسایی و تحلیل کرد. ولی در برخی موارد، رویکرد همزمانی به صورت مقابله‌ای می‌تواند در شناخت جای‌نام‌ها سودمند باشد. به این سبب که گویش‌های زنده کنونی هرکدام مخزن و ذخایری از واژگان معنادار هستند که با مقابله این گویش‌ها می‌توان به محتوا و معنای جای‌نام‌ها دست یافت؛ و مشکل کمبود منابع و اسناد تاریخی را رفع کرد. از حدود ۳۳۶ کده‌نام^۱ از توابع شهرستان بیرجند، ۶۶ مکان خالی از سکنه و باقی آن که حدود ۲۷۰ آبادی است. تقریباً بیش از نیمی از آبادی‌های مسکون نیز یا بسیار کم جمعیت شده یا به صورت فصلی در آنها سکونت انجام می‌شود. از این رو، جامعه آماری قابل دسترس، حدود ۱۲۰ آبادی و از هر آبادی یک نفر بوده است. ابتدا از افراد معتمد بومی مصاحبه‌ای کوتاه با محوریت نام آبادی و معنای آن و همچنین پرسش‌هایی مبتنی بر تاریخ پیدایش روستا، افسانه‌های مرتبط با زمان ساخت یا حوادث تاریخی رخ داده در آن منطقه انجام شد. حدود ۸۰ درصد از اطلاعات مردم بومی در زمینه نام و معنای جای‌نام‌ها مغشوش، گمراه‌کننده یا براساس تصورات شخصی و غیرعلمی بوده است. ولی حدود ۲۰ درصد از مصاحبه‌شوندگان به طور غیر مستقیم اطلاعات ذی‌قیمتی درباره نام و مفهوم جای‌نام ارائه داده‌اند که برخی براساس واقعیات محیطی است. مصاحبه‌شوندگان در گروه سنی بیش از ۵۰ سال و از میان اعضای شورای روستا یا از بین افراد مطلع و فرهنگ‌دوست آن آبادی انتخاب شدند. در این پژوهش فقط دو نمونه موردی از کده‌نام، خان (۹ کده‌نام) و ماه (۵ کده‌نام) مورد تحقیق قرار گرفته است. از هر کده‌نام حداقل یک نفر مورد مصاحبه قرار گرفته است. گرچه اطلاعات افراد بومی در ارتباط با جای‌نام‌ها بیشتر غیرعلمی بوده، ولی در برخی موارد حاوی اطلاعات ارزشمند محیطی و تاریخی است که می‌تواند در نام‌گذاری مکان‌ها مؤثر بوده باشد و ارزش ثبت دارند. در این نوشته در هر کجا که از اطلاعات افراد محلی استفاده شده، نام فرد مصاحبه‌شونده نیز ذکر شده است.

۳ پیشینه پژوهش

در مجموع، مطالعات صورت گرفته در زمینه جای‌نام‌شناسی دیه‌های خراسان جنوبی و به خصوص بیرجند به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. واژه اویکونیم Oikonoms، از اویکوس Oikos گرفته شده که به معنای خانه یا محل سکونت است (Gurgenidze, 2014: 39).

الف) مؤلفان جغرافیای‌نویس کلاسیک: این گروه از مولفان، اطلاعات جغرافیای تاریخی ارائه داده‌اند، قصد آنها ثبت جای‌نام‌ها و راه‌های مواصلاتی بوده و در برخی جای‌نام‌ها اطلاعات مبسوطی از تاریخ پیدایش مکان یا سکونتگاه، بانی نخستین یا حوادث رخ داده در آن شهر یا دیه ارائه کرده‌اند؛ همانند: ابن خردادبه (۱۳۷۰)، ابن حوقل (۱۳۴۵)، یاقوت حموی (۱۳۸۳)؛ در این گونه گزارش‌ها فقط نام مکان‌ها و راه‌های مواصلاتی و فواصل آن ذکر شده است. البته جیهانی (۱۳۷۴: ۲۲۶) اندکی به بحث معنا و وجه تسمیه برخی جای‌نام‌ها مانند قهستان وارد شده است.^۱ به‌طور اخص حافظ آبرو (۱۳۷۰) بیشترین جای‌نام‌ها را در ناحیه بیرجند گزارش داده است. در دو سده اخیر دانشمندان و سیاحان اروپایی نیز برخی جای‌نام‌های شهرستان بیرجند را به‌ثبت رسانیده‌اند ولی هیچ مطالعه‌ای درباره وجه اشتقاق آنها به‌عمل نیاورده‌اند؛ برای مثال: خانیکوف (۱۳۷۵)، مک‌گرگور (۱۳۶۶)، سر پرسبی سایکس (۱۳۷۱) و گابریل (۱۳۹۵).

ب) پژوهشگران ریشه‌شناسی (اتیمولوژی): در سده حاضر، برخی پژوهشگران از منظر زبان‌شناسی تاریخی به تحقیق در زمینه جای‌نام‌ها پرداخته‌اند. نخستین پژوهش در این باره را احمد کسروی (۱۳۸۵) و پس از وی، ولادیمیر مینورسکی^۲ (۱۹۵۷) در این موضوع ارائه کرده‌اند. سپس بارتولد^۳ (۱۹۶۸: ۱۱) و در مجموعه یادداشت‌هایی به نام سچی‌نیا (مقالات) که در نه جلد و به زبان روسی بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ منتشر شده است، به مبحث جای‌نام‌شناسی برخی مکان‌ها در آسیای میانه پرداخته است که تعدادی از آنها ریشه فارسی دارند. این پژوهشگران بیشتر به ریشه‌شناسی جای‌نام‌ها پرداخته و به دلیل فقدان یا انقطاع مدارک تاریخی، گاه به بیراهه رفته‌اند. یکی از مناسب‌ترین تحقیقات این روش، اخیراً توسط دیسه^۴ (۲۰۱۷: ۱ و ۲) با رویکرد در زمانی انجام شده است. او لوگوگرام یا نشانه‌واره نیم^۵ را در کتیبه‌های ایلامی، آکدی و بابلی از هزاره سوم پ.م تا هزاره دوم پ.م بررسی کرده و موفق به شناسایی تنوع‌های آوایی آن به اشکال *num, nù, tum, tu, nim, ni, nam* شده است، که تمام این مشخصه‌ها به معنای جای‌نام نیم *Nim* یعنی ایلام است.

درباره جای‌نام‌شناسی خراسان جنوبی، به‌خصوص شهر و دیه‌های بیرجند، پژوهشگرانی مانند لباف خانیکی (۱۳۷۳)، جمال رضایی (۱۳۷۷)، محمدتقی راشد محصل (۱۳۶۹ و ۱۳۷۷)، از جمله نخستین کسانی بودند که به‌صورت موردی درباره برخی از جای‌نام‌های شهرستان بیرجند تحقیق و مطالبی را منتشر کرده‌اند.

۱. برای مثال، جیهانی گزارش می‌دهد: برخی واژه قهستان را واژه قو، کی، کهن و که می‌دانند که در مناطق خشک کویری به معنی آبی است که از حفر چاه و قنات به‌دست آید. آبی که منبع آن کوهستان نبوده و در بستر رودخانه طبیعی جاری نمی‌شود. از این‌رو، در مناطق کویری مثل کرمان، قم، اصفهان و جنوب خراسان، آبادی‌هایی که فاقد رودخانه بوده و آب آنها را چاه و قنات تأمین می‌کرده است را قهستان می‌نامیدند.

2. V. Minorsky

3. V. Bartol'd

4. Desset

5. Nim

نام‌شناسی و علم توپونیمی (جای‌نام‌شناسی) و پیشینه آن

«نام‌شناسی^۱ دانش مطالعه اسامی خاص است که ریشه آن از واژه یونانی اونوما^۲ به معنای نام می‌آید. زبان‌شناسی اجتماعی، نام‌شناسی را از یک دانش کهن‌گرا به دانشی برای مطالعه اجتماع معاصر تبدیل کرده است» (زندلی، ۱۳۹۷: ۱۰). به بیانی ساده، نام‌شناسی در مورد نام اشخاص و جای‌نام‌شناسی درباره نام مکان‌ها به‌کار می‌رود (سجادی، ۱۳۹۷: ۵۶؛ کریستال^۳، ۲۰۰۳: ۳۲۵). جای‌نام‌ها را می‌توان در چند مقطع زمانی مختلف (مطالعه همزمانی و درزمانی) بررسی کرد. مطالعه درزمانی آن، موضوع علم زبان‌شناسی تاریخی است (آرلاتو، ۱۳۸۴: ۳).

دستاورد عملی زبان‌شناسی تاریخی، ریشه‌شناسی است که نام علمی آن اِتیمولوژی است. «در یونان باستان، اِتیمولوژی به معنی شناخت اِتیمون^۴ است و اِتیمون به معنی حقیقی واژه بوده است» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۱۱). در فرهنگ واژگان ویستر^۵، اِتیمون دو تعریف دارد: الف) فرم قدیمی یک واژه در همان زبان یا زبان باستانی، ب) واژه‌ای که کلمات دیگر از طریق ترکیب با آن یا از آن مشتق می‌شوند.

اِتیمولوژی به معنای ریشه‌شناسی است، ولی واژه توپونیمی به معنای جای‌نام یا نام مکان است. در مجموع، «توپونیمی، علمی است که به بررسی نام‌های جغرافیایی می‌پردازد و ویژگی‌های آنها را از دیدگاه تاریخی، جغرافیایی و زبان به‌ویژه زبان‌شناسی آشکار می‌سازد» (ترقی‌اوغاز، ۱۳۸۱: ۱۳۷). توپونیم واژه‌ای با ریشه یونانی است؛ از دو بخش توپو topo به معنی مکان، جای و onoma به معنی نام تشکیل شده است (فرهنگ آکسفورد^۶، ۲۰۰۵). در ابتدا برای این علم، واژگانی چون وجه تسمیه و وجه اشتقاق به‌کار برده می‌شد ولی بعدها فرهنگستان زبان و ادب فارسی واژه «جای‌نام» را برابر توپونیم برگزیده است. توپونیمی (وجه تسمیه نام‌های جغرافیایی) به معنی تجزیه و تحلیل نام مکان‌ها از جنبه‌های گوناگون زبان‌شناختی و اثبات معانی آنها با ذکر دلایل و مدارک استوار و غیرمشکوک است (شارق، ۱۳۸۵: ۲ و ۴؛ احدیان، ۱۳۸۸: ۱۶۱).

جای‌نام‌شناسی در پی رشد تحقیقات زبان‌شناسی در قرن بیستم به وجود آمده و به‌عنوان بخشی از زبان‌شناسی همگانی (در مبحث نام‌شناسی) به بررسی اسامی جغرافیایی می‌پردازد (رفاهی علمداری، ۱۳۸۴: ۹). حوزه مطالعه «جای‌نام‌شناسی مطالعه و طبقه‌بندی نام مکان‌ها، براساس اطلاعات زبان‌شناسی، تاریخی و جغرافیایی است. جای‌نام‌ها را می‌توان به سه دسته طبقه‌بندی کرد: ۱) کده‌نام‌ها (اویکونیم‌ها): جای‌نام‌ها یا اسامی نقاط مسکونی، ۲) شیب‌نام‌ها (آرونیم‌ها)^۷: اسامی کوه‌ها، دشت‌ها،

1. onomastics

2. onoma

3. D. Crystal

4. etymon

5. <https://www.merriam-webster.com/dictionary/etymon>

6. Oxford Dictionary

7. oronym

پستی و بلندی‌ها، ۳) آب‌نام‌ها (هیدرونیم‌ها)^۱: اسامی مورد‌های آبی یا آب‌نام‌ها» (رفاهی علمداری، ۱۳۸۴: ۳-۹؛ سجادی، ۱۳۹۷: ۵۷).

«در مجموع جای‌نام‌ها (توپونیم‌ها) نشانه‌های زبانی هستند که برخی از قسمت‌های فضای توپوگرافی (مکان‌نگاری) را نشان می‌دهند. این نشانه‌های زبانی سیستمی را به نام سیستم توپونامیک تشکیل می‌دهند که ماهیت آن به‌طور کامل مصنوعی و قراردادی است. جای‌نام‌ها مخزنی از دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه هستند که تحولات زبانی و ویژگی‌های واژه‌سازی را به‌نمایش می‌گذارند. به‌عبارتی جای‌نام‌ها بخش قابل توجهی از ذخایر لغوی زبان را تشکیل می‌دهند» (اورازمتووا^۲ و شمسوتینووا^۳، ۲۰۱۷: ۲۶).

تاکنون بیشتر پژوهش‌های جای‌نام‌شناسی، تلاشی بوده‌اند برای یافتن جنبه تاریخی یا وجه تسمیه و معنای نام‌ها (طالبی دستنایی و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۵). ولی برخی پژوهشگران سعی کرده‌اند با رویکرد ادبی به کده‌نام‌ها بنگرند، آنها معتقدند هر مکانی مجموعه شاخصه‌های فرهنگی، هنری و تاریخی دارد و نام شهر منجر به شکل‌گیری یک دیدگاه کلی در مورد فرهنگ، هنر و تاریخ آن مردم یا آن مکان می‌شود. بنابراین، کده‌نام‌ها بیانگر یک احساس در آثار ادبی هستند. وقایع تاریخی همزمان، به نام شهرها یا کده‌نام‌ها معنا می‌بخشد و استفاده از آنها در آثار ادبی زمینه عاطفی را برای خواننده ایجاد می‌کند. در متون ادبی، کده‌نام‌ها، موجب بیان احساسات عمیق و رمزآمیز می‌شود (گورگنیدزه^۴، ۲۰۱۴: ۳۹).

امروزه پژوهشگران علم جای‌نام‌شناسی، برای سهولت مطالعه و تفکیک جای‌نام‌ها از نظر معنانشناختی و ویژگی‌های ساخت واژگان، طبقه‌بندی‌های متعددی ارائه داده‌اند که ممکن است این طبقه‌بندی قابل تعمیم برای مناطق دیگر نباشد. برای مثال منکن^۵ (۱۹۶۷) سعی کرده نام‌های افراد و جای‌نام‌ها را با نام‌های قدیمی و بومی و نام‌های رایج کنونی در آمریکا که از زبان‌های دیگر مانند هلندی، اسپانیایی، فرانسوی، آلمانی و اسکاندیناوی گرفته شده است مورد تحقیق و طبقه‌بندی قرار دهد همچنین مرکانت^۶، تنت^۷ و بلیسر^۸ (۲۰۱۱: ۷۰) نیز گونه‌شناسی متفاوتی ارائه داده‌اند (باستانی‌راد و مردوخ، ۱۳۹۲: ۲۵). رودنیتسکی^۹ (۱۹۵۸: ۱۱) در سال ۱۹۵۸ گونه‌شناسی سه‌گانه تاریخی، زبان‌شناختی و ریشه‌شناسی را ارائه کرد.

در ایران اریک آنونبی^{۱۰} در سال ۲۰۰۳ م به ثبت و ضبط جنبه‌های مختلف گویش‌ها و زبان‌های رایج در ایران، به‌ویژه گویش‌های جنوب غربی ایران پرداخت که در تدوین وبگاه اطلس زبان‌های ایران از آن استفاده شده است (طاهری اردلی، ۱۳۹۲: ۱۶۲).

- | | | |
|------------------|------------------|---------------------|
| 1. hydronym | 2. A. Urazmetova | 3. V. Shamsutdinova |
| 4. M. Gurgendize | 5. H. L. Mencken | 6. L. Marchant |
| 7. J. Tent | 8. D. Blair | 9. J. B. Rudnyčkyj |
| 10. E. Anonby | | |

در جای‌نام‌شناسی مناطق مختلف ایران، برخی پژوهشگران سعی کرده‌اند تا جای‌نام‌ها را به شرح زیر طبقه‌بندی کنند: «آب‌جای‌نام، قوم‌جای‌نام، گیاه‌جای‌نام، زیست‌جای‌نام، یادجای‌نام، دین‌جای‌نام، مردم‌جای‌نام، نام‌جای‌نام، شغل‌جای‌نام، صفت‌جای‌نام، کیهان‌جای‌نام، اساطیرجای‌نام» (رفاهی علمداری، ۱۳۸۰: ۱۴۵-۱۵۷). این گونه‌شناسی گرچه برای برخی مناطق مناسب است، ولی پس از تکمیل پژوهش جای‌نام‌شناسی بیرجند تنها چند مورد از این طبقه‌بندی برای این گزارش مناسب بود. از این‌رو در اینجا با اندکی تغییر یک طبقه‌بندی مختص بیرجند تنظیم شده است. دلیل آن این بود که برای مثال، جای‌نام افضل‌آباد در بیرجند، واژه‌ای مرکب است و آن را می‌توان در صفت‌جای‌نام قرار داد. ولی طی تحقیقات میدانی، مشخص شد که علت نام‌گذاری این روستا به افضل‌آباد وجود آب شیرین و مناسب این روستا بوده^۱ و از نظر اهالی به دلیل کیفیت (شیرین‌بودن) و کمیت آب آن، روستا افضل‌آباد نامیده شده است. از این‌رو، صفت افضل در اینجا رابطه نزدیکی با آب دارد. در مورد دیگر، نام روستای «شوشود» است که بنا به اعتقاد افراد بومی، به معنای «شب شد» است^۲. مردم محلی معتقدند، «زمانی که برای اولین بار در این مکان قنات حفر شده است، با یک روز حفر چاه توانسته بودند، آب را به سطح زمین برسانند». به عبارتی، فاصله مادرچاه قنات با مظهر قنات بسیار کوتاه بوده است؛ از این‌رو، این مکان به شوشود شهرت یافته است، یعنی مکانی که تا شب کار حفر قنات تکمیل شده است. در اینجا ملاحظه می‌شود که واژه شوشود به معنای «شام یا شب شد»، ارتباط تنگاتنگی با مقوله آب دارد.

از این‌رو، برای پرهیز از افتراق گونه‌شناسی‌های به عمل آمده که در نهایت پژوهشگر را در دام طبقه‌بندی‌های صوری و فرمی می‌اندازد؛ سعی شده تا صرفاً به ریشه‌شناسی دو واژه کهن مانند «خان یا خانه و ماه» که در وضع و تولید کده‌نام‌های زیادی در ناحیه بیرجند دخیل بوده، پرداخته شود.

گونه‌شناسی جای‌نام‌های شهرستان بیرجند

در مجموع ۳۳۶ نام آبادی مسکون و غیرمسکون در بیرجند وجود دارد. در اینجا نام کده‌نام‌ها به شکل واژه‌های ساده، مشتق و مرکب دسته‌بندی می‌شود: الف) واژه‌های ساده: شمار عمده‌ای از جای‌نام‌های بیرجند را واژه‌های ساده تشکیل می‌دهند که اجزای سازنده آنها امروزه تمایز معنایی خود را از دست داده‌اند. اغلب این واژه‌ها ریشه و ساختاری کهن و اصیل دارند؛ ب) واژه‌های مشتق: «واژه مشتق از ترکیب یک یا چند واژک (تکواژ) آزاد با یک یا چند وند اشتقاقی ساخته شده است» (کلباسی، ۱۳۹۱:

۱. مصاحبه با حسن زنگویی، عضو شورای روستای افضل‌آباد، ۵۸ ساله، مورخ ۱۳۹۷/۰۴/۲۳.

۲. مصاحبه با حسین زنگویی، عضو شورای روستای شوشود، ۶۳ ساله، مورخ ۱۳۹۷/۰۴/۲۶.

۳۶). این واژه‌ها که از ترکیب پیشوندها و پسوندهای اشتقاقی با تکواژهای آزاد ساخته می‌شوند، در بسیاری از جای‌نام‌های بیرجند ساختار اشتقاقی دارند. برخی از این‌ها مثل تگ، ایک، وک فعال‌اند و در ساخت کلمات زیادی دیده می‌شوند. بیشتر جای‌نام‌های مشتق در گویش بیرجندی^۱ صورت پسوندی دارند. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: وک، وِسْک که در کده‌نام‌های ماهوک و ماهوسک دیده می‌شود؛ پ) واژه‌های مرکب: «به واژه‌هایی که از دو تکواژ واژگانی تشکیل شده باشند، واژه مرکب گفته می‌شود» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۹: ۱۹۸). جای‌نام‌های بیرجند بیشتر مرکب هستند و از ترکیب اسم + اسم، صفت + اسم و اسم + صفت تشکیل شده‌اند. ولی در مجموع، جای‌نام‌های مرکب و مرکب-مشتق نسبت به شکل ساده و مشتق آن بیشترند. برای مثال: تگ (به معنی زمین گود و انتها)، در جای‌نام‌ها صفت است، در کده‌نام‌ها به اشکال اسم + صفت مثل باغ تگ و گاه به شکل صفت + اسم دیده می‌شود؛ مثل تگ‌آرگینی.

در بررسی و طبقه‌بندی کده‌نام‌های بیرجند، سعی شده است تا گونه‌شناسی مختص آن ناحیه به شکل زیر تنظیم شود. ۱) آب‌جای‌نام‌ها: نام ۵۷ آبادی (۱۷ درصد از جمع کل) به طور مستقیم مرتبط با آب است. همانند آبادی‌های آرویز (آبریز) و چهریک (چاه غنی و پرآب)؛ ۲) انسان‌جای‌نام‌ها: نام ۵۷ آبادی (۱۷ درصد از جمع کل) نیز مرتبط با نام یک نفر، به احتمال، بانی آبادی است، همانند علی‌آباد، حسین‌آباد، کلاته قاسم و تگ سیفی؛ ۳) راه‌جای‌نام‌ها: برخی از نام‌های آبادی‌ها مرتبط با راه و جاده است. مثل رهنیچ (بن‌بست یا راه نیست)؛ ۴) بوم‌جای‌نام‌ها: بوم به معنای سرزمین یا زمین آباد یا غیرآباد است. در این جای‌نام‌ها، ترکیب صفت و اسم از نام مکان حذف می‌شود و تنها یک نام و یک اسم مکان عام باقی می‌ماند. فرم ساده و امروزی آن را می‌توان در مثال علی‌آباد مشاهده کرد که اگر اسم علی حذف شود، فقط آباد یا آبادی باقی می‌ماند. عبارت عامیانه «از این آبادی به آن آبادی» که در زبان فارسی متداول است، بدون اینکه نام آبادی مشخص شود، اشاره به نام آبادی‌های کهنی دارد که فاقد اسم انسان، صفت یا غیره بوده یا به مرور ایام صفت و نام کسان از آن حذف شده و اصطلاحی معادل «آبادی» برجای مانده است. این واژه در ناحیه بیرجند در شکل‌های خونیک، خن، خان و کان دیده می‌شود؛ ۵) گیاه‌جای‌نام‌ها: برخی نام‌های آبادی‌های بیرجند مرتبط با عناصر طبیعی است، مثل صدگل، آلتنگ (به معنای سبزه‌زار؛ ۶) دین‌جای‌نام‌ها: همانند مزار و شیخان؛ ۷) شغل‌جای‌نام‌ها: مسگر و کلاته‌قنادان؛ ۸) قوم‌جای‌نام‌ها: مغول‌آباد؛ ۹) صفت‌جای‌نام: افضل‌آباد و سرخاب؛ ۱۰) دگرگونی‌جای‌نام‌ها: در برخی موارد نام آبادی تغییر یافته است، مانند شاهمیران که تبدیل به ولی‌آباد و اشکمبرآباد که تبدیل به شریف‌آباد شده است (رضایتی و ملیحی، ۱۳۹۵: ۱۰۹-۱۱۲).

۱. گویش بیرجندی شباهت بسیاری با گویش فائنی دارد (کلباسی، ۱۳۸۸: ۱۷۸).

۱ ریشه‌شناسی واژه خان در کده‌نام‌های خونیک، خنگ، نوخنج، شارقنج، قنج، شاخن، ریخان، نوخان، فورجان

در بررسی معناشناختی کده‌نام‌های بیرجند، واژه خانه یا خان به اشکال خونیک، خن، خنگ و خنج در کده‌نام‌های بیرجند مشاهده می‌شود. در اینجا به صورت انفرادی نام هر آبادی تشریح می‌شود.

۱-۱ خونیک (Xunik)

خونیک نام ۵ آبادی (۲ آبادی در دهستان باقران، ۲ مورد کاهشنگ و یک مورد در القورات) در شهرستان بیرجند است. کده‌نام خونیک بیشتر به صورت انفرادی و گاه به شکل اسم مرکب مثل خونیک‌زیرگ مشاهده می‌شود. وجود برخی جای‌نام‌ها مثل خانیکی موجب شده است تا برخی پژوهشگران خونیک را برگرفته از خانیک و آن را ترکیبی از دو واژه خوان و نیک به معنای «سفره خوب و پر» بدانند (رضایی، ۱۳۷۷: ۴۶-۴۷).

از نظر ساختاری، کده‌نام خونیک مشتق بوده و از ترکیب پسوند اشتقاقی *-k* (پارسی میانه) با تکواژ خونی یا خان (پارسی میانه) که اسم خاص است، ساخته شده است. «در زبان پهلوی با افزودن پسوند *اَک* به ریشه فعل، صفت مفعولی (مثل فریفتک = فریفته، فرهیخک = فرهیخته) یا صفت فاعلی (مثل پرندک = پرنده) ساخته می‌شود» (ناتل خانلری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۵۰؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۸۴). ریشه جای‌نام خونیک به همان صورت گذشته، برجای مانده است؛ مثل: داناک (پارسی باستان)، داناگ (پارسی میانه)، دانا (فارسی نو)؛ (ناتل خانلری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۵۰؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۸۴). ریشه جای‌نام خونیک به پیش از اسلام و دوره اشکانی برمی‌گردد. «پسوند *ایک* در فارسی ادبی مثل نزدیک، باریک وجود دارد، این پسوند گاهی *اَک* تلفظ می‌شود، مثل نزدک» (ایوانف، ۱۳۹۲: ۳۹). پسوند *-k* یا *-g* در فارسی میانه و فارسی نو معانی گوناگون به کلمه می‌بخشد. از این پسوند در فارسی دری غالباً (*-g/-k*) افتاده اما گاهی نیز، هر دو صورت وجود دارد. «الف: از با تشبیه به یکی از اندام‌های انسان. ب) در اتصال به ماده مضارع فعل گاهی معنی اسم آلت از آن برمی‌آید: ماله، گیره. ج) گاهی به مفهوم اسم عام تخصیص می‌افزاید و در این حال گاهی مفهوم اسم محل دارد: آبک، وَنک. د) گاهی افاده معنی تصغیر می‌کند و با آن حالت عاطفی گوینده را بیان می‌کند: مامک، بابک، دخترک؛ تحقیر و تصغیر: مردک، زَنک، پسرک» (آهنگر و مرادی، ۱۳۹۵: ۵).

در اینجا دو نظر درباره وجه اشتقاق واژه خونیک است: دیدگاه نخست آن است که واژه خونیک از خانه+ایک مشتق شده است. در مجموع، خونی یا خانی به دو معنای خانه و چشمه است. «در زبان پهلوی، خانک *xānak* به معنای خانه است» (نیبرگ^۱، ۱۹۷۴: ۲۱۳). در میان زبان و گویش‌های

خراسانی، زبان سغدی تعداد زیادی از معانی جای‌نام‌ها را در خود حفظ کرده است. در زبان سغدی، خانā xānā، کت یا کته katē، خانک xānāk به معنای خانه است (قریب، ۱۹۹۵: ۱۹۶ و ۴۳۰). در این زبان، واژه‌های xāha, khot. khāha : xāx به معنای چشمه و چاه است (قریب: ۱۶۱) در زبان کردی، واژه خانه یا مال به اشکال خانوو، خانک، خانگ، خانی، کی، کیه و مار تلفظ می‌شود (مردوخوی روحانی، ۱۳۸۶: ۹۳۹). همچنین واژه خانگ xāng در کردی به معنی خانه است (هه‌ژار، ۱۳۶۹: ۲۳۸). در برخی لهجه‌های خراسانی، مثل کاشمیری، خانه را خَنَه تلفظ می‌کنند (ایزدی، ۱۳۹۵: ۱۹۸). پسوند (ک/گ) ساکن، در نام دیه‌های زیادی از خراسان جنوبی مشاهده می‌شود، این پسوند از زبان پهلوی اشکانی برجای مانده و در فهرست اعلامی که حافظ ابرو از دیه‌های ناحیه قائن ارائه کرده، به تعداد قابل توجهی دیده می‌شود.^۱

نظر دوم آن است که خونیک از واژه خونی + ک گرفته شده است. خان و خانی^۲ به معنی چشمه است (هوبشمان^۳، ۱۳۸۶: ۳۰۵) و در گویش‌های گوناگون ایرانی، خان، کان، کن، خونی بازمانده است. خانی چه، خانی جه کوچک شده خانی یا چشمه کوچک است (افشار سیستانی، ۱۳۸۲: ۳۰۹). در زبان پهلوی، خا، به معنای کان، چشمه آب است (بهرامی، ۱۳۶۹: ۴۱۲). خَن در اوستا به معنی چشمه بسیار آمده و در گزارش پهلوی اوستا خان به معنی چشمه، گردانیده شده است. «در پهلوی xānik از ریشه اوستایی Kan (کندن) و در تبری قدیم، خونی xuni (چشمه) آمده است (برهان قاطع، ۱۳۷۶: ۷۰۹؛ افشار سیستانی، ۱۳۹۲: ۵۲۹). «کان kan از ریشه پارسی میانه kand؛ مشتق از پارسی باستان kan-ta به معنی کندن و حفرکردن است (کنت^۴، ۱۹۵۳: ۱۷۸). خندق xandaq نیز از فارسی کُندَن، به معنی کندن و حفرکردن گرفته شده است (هوبشمان، ۱۳۸۶: ۳۰۶). همچنین «خینه به معنی چشمه‌ای آمده که در گزارش پهلوی به آپ‌خانیک (آب چشمه‌ای) گردانیده شده است» (پورداد، ۱۳۹۰: ۳۳۵).

«کان یا خان به معنی چشمه در گویش تبری، به صورت خونی تحریر شده و در نصاب طبری در بیتی، بدین صورت آمده است: بدان پرلاتو، قشقل داغ، چو لوط اوچلیک آنگه/ پنا تالار، خونی چشمه و گلخوم بود گلخن. در اینجا واژه خَن، یعنی پاره دوم گلخن هم بایستی از ریشه اوستایی کان باشد. جزء دوم باتلاق گاوخونی در جنوب خاوری اصفهان نیز همین واژه است. در گویش کردی، این واژه به صورت کانی و گهنی امروز هم به کار می‌رود. در گویش آبادی‌های پیرامون کرمان، به‌ویژه پاریز و سیرجان، این واژه به صورت گهن به معنی چشمه و کاریز است و کهگین به معنی کاریزکن (مقنی) است.

۱. دیه‌های ناحیه قائن: عمرآباد، ژامک، نیک، جانک، برشک، ماوک، فیروزآباد (حافظ ابرو، ۱۳۷۰: ۳۱).

۲. خان (در زبان پهلوی) به معنی خوان، سفره، شیدان است و خانه را خانک گویند (صافی‌زاده، ۱۳۵۰: ۴۱).

در مجموع، واژه خان یا کان، همان پسوند فارسی است که معنای منزل، محل یا چشمه، منبع و معدن می‌دهد، مانند خوانسار، گاوخونی، خان‌سرخ» (افشار سیستانی، ۱۳۸۲: ۳۱۱).

در مجموع، خونیک از واژه خانه (سرا و منزل) یا خان (کنده و چشمه) گرفته شده و هر دو معنا معتبر است. ولی صحت اشتقاقی واژه خونیک از خونی+ک بیشتر است. چراکه خان یا خونی واژه پهلوی به معنی جایی که کنده شده و مرتبط با آب است. این واژه در زبان کردی نیز به چشمه یا آب سطحی اطلاق می‌شود. ولی در خراسان جنوبی به علت فقدان یا نادر بودن چشمه سطحی، به «مناطق که زمین را برای حفر قنات^۱ یا چاه می‌کنند تا به آب برسند»، خونیک گفته می‌شده است. واژه پهلوی خونیک، پس از اسلام به صورت چهکنک در برخی جای‌نام‌های خراسان جنوبی به کار رفته است.

۱-۲ خُنْگ^۲ (Xong)

خنگ نام دو آبادی در دهستان القورات و باقران است که به صورت خنگ و خنگ‌بهدان نامیده می‌شود. از نظر ساختوازی، کده‌نام خنگ مشتق محسوب می‌شود و از ترکیب پسوند اشتقاقی (گ/ پارسی میانه) با تکواژ خُن یا خان (پارسی میانه) که اسم خاص است، ساخته شده است. حافظ ابرو دیه‌های شمال بیرجند را در دو ناحیه فشارود و شاخن طبقه‌بندی کرده است. ولی امروزه دهستان القورات بخشی از این دو ناحیه را در بر گرفته است. حافظ ابرو در فهرست نام دیه‌های فشارود از «قریه جنک نام می‌برد که هفت مزرعه دارد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۰: ۳۱). به نظر می‌رسد قریه جنک در کتاب حافظ ابرو، نام کنونی روستای خنگ واقع در شمال القورات و در نزدیکی فشارود است. در فرهنگ لغات خُنْگ به معنی اسپ سفید است یا اشاره به رنگ سفید دارد (فرهنگ معین). همان‌طور که در توضیح معنای خونیک گفته شد، واژه خانه و خان (کانی) در جای‌نام‌های بیرجند به شکل‌های خن، خنگ و خنج دیده می‌شود. خنگ نیز از ترکیب واژه خان یا خانه+گ گرفته شده است. «خون به معنای خانه و خن است» (لغت‌نامه دهخدا). با توجه به این که خنگ امروزه نام روستای آباد و دارای قنات‌های پرآبی نسبت به روستاهای مجاور است، به نظر می‌رسد خنگ تصحیفی از خان+گ است به معنای جایی که به منظور رسیدن به آب کنده‌اند. البته معنای دیگر خان، به مفهوم «خانه و کاشانه» نیز دور از ذهن نیست. در گویش لری بختیاری، جای‌نام خُنْگ بسیار مشاهده می‌شود. برخی پژوهشگران جای‌نام خنگ در مناطق بختیاری را با تنگ و دره اشتباه گرفته‌اند؛ و برای آن معنای دقیقی نیافته‌اند. در فرهنگ لغات مددی (۱۳۷۵: ۱۳۲)

۱. «در ایران و برخی کشورهای همجوار برای قنات بیش از ۲۷ اسم وجود دارد که عبارت‌اند از: قَوْنَاتُ، Quanat، کَنَاتُ، کُنوت

Connought، کانات، خَنَات، خَاذ، کَنَابُ، قَنَات، کارز، کاریز، کاهریز، کاهریز، کَرز، کاکوریز، کهریز» (بهنیا، ۱۳۶۷: ۱۰).

۲. مسجد تاریخی روستا به نام مسجد خواجه، بنا به اعتقاد مردم ۳۰۰ سال قدمت دارد. کنار مسجد یک آب‌انبار وجود دارد که هم‌زمان با مسجد ساخته شده است. همچنین چند آسیای بادی داشته که حدود ۱۵۰ سال پیش ساخته شده بودند. در ۸۵۰ متری شمال غربی روستای خنگ محوطه قلعه شبرنگ وجود دارد (حیدری، ۱۳۹۱: ۳۴۶).

یک ترجمه ناقص از آن به این شکل آمده است؛ «خُنْگْ Xong: فرورفتگی در کوه که شبیه دره است»، در حالی که خُنْگْ در لری بختیاری به معنای همان واژه پهلوی «خان (خانه یا مکان کنده)» است؛ و خنگ‌اژدر (که محل یک نقش برجسته الیمایی است) به معنای خانه یا لانه اژدها است. در مجموع، خنگ در لری بختیاری ترکیبی از خان+گ است. «پسوندها (ak) در پارسی میانه و فارسی نو معانی گوناگونی به کلمه می‌بخشد. گاه برای تشبیه به اندام انسانی مثل چشمگ (=چشمه) Čašmag، دستک (دسته) dastag. گاه در اتصال به ماده مضارع فعل به معنی اسم آلت به کار می‌رود: ماله، گیره. گاهی به اسم عام مفهوم تخصیص می‌افزاید که مفهوم اسم مکان می‌یابد: ونک، ناودانک، آبک» (ناتل خانلری، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۲). «پسوندها (-k) در پارسی باستان تنها در چند کلمه مثل: بَنْدَه bandaka، کَنیز Kainika دیده می‌شود، در پارسی میانه این پسوند به (-g) بدل شده و به همه ماده‌های مختوم به مصوت افزوده شده است، مثل: پریگ parig، آهوک āhug و... اما در فارسی دری یا فارسی نو این صامت حذف شده و مصوت پیش از آن باقی مانده است؛ همانند: پری و آهو. پسوند (-k) تنها در چند کلمه فارسی نو مثل: نیک، تاریک، نزدیک، باریک باقی مانده است» (ناتل خانلری، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۱). در مجموع، پسوندهای ک یا گ در کده‌نام‌های بیرجند از زبان پهلوی برجای مانده است. با توجه به نام روستای خنگ در بیرجند که امروزه آب مناسب و قنات متعددی دارد، خنگ به معنای «قنات، کهریز یا مکان کنده‌شده برای رسیدن به آب» است.

۱-۳ نوخنج (Nawxonj)

واژه خُنْج^۱ که معرب خنگ است، در نام آبادی نوخنج (در دهستان باقران) به معنای «خنگ نو» است. تبدیل واج «g» به «j» در بسیاری از گویش‌های ایرانی دیده می‌شود. از نظر ساختوازی، کده‌نام نوخنج مشتق-مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب صفت (نو) + اسم (خُن) + پسوند مکان‌ساز (-ج) ساخته شده است. «همچنین خُنْج نام یکی از دهستان‌های شهرستان لار استان فارس نیز هست. این نام نیز برگرفته از خانگ، خان (کانی) و خانه است که نشان از قدمت این نام در جای‌نام‌های ایران زمین دارد.

۱-۴ شارقنج (Sárqonj)

شارقنج نام روستایی در دهستان القوروات است. از نظر ساختوازی، کده‌نام شارقنج مشتق-مرکب

۱. نوخنج nawxonj. خنج در فرهنگ لغات به معانی: (۱) خنج: باطل، ضایع، بیهوده؛ (۲) خنج: شادی، طرب؛ (۳) نفع؛ فایده؛ سود؛ بهره؛ گرت من ستایش نگویم مرنج/ که بهره ندارم ز گنج تو خنج (ازرقی: مجمع‌الفرس: خنج)؛ (۴) نازو عشو؛ غنج، خنج؛ (۵) سرور، شادی، طرب، عیش؛ (۶) بهره، سود، فایده (فرهنگ معین)؛ (۷) باطل، ضایع، بیهوده (فرهنگ هوشیار). غنج یا خنج به معنای ناز و عشو معنا شده است (فرهنگ معین).

محسوب می‌شود و از ترکیب اسم مصدر (شار) + اسم (قُن یا خُن) + پسوند مکان‌ساز (-ج) ساخته شده است. اهالی روستا بر این باورند که شارقنج به معنی «چهارگنج» بوده است. حافظ ابرو در کتاب خود از نام قریه شارغند از توابع فشارود که از نظر مختصات جغرافیایی می‌تواند شارقنج کنونی باشد، نام می‌برد. وجود تعداد زیادی آثار تاریخی، به خصوص یک تپه باستانی متعلق به اوایل اشکانی در نزدیکی روستا بر قدمت آثار و نام این روستای کهن دلالت دارد (حیدری، ۱۳۹۳). ابدال «خ» به «غ» و «گ» به «ج» نیز در زبان فارسی دیده می‌شود. البته تبدیل واج ه، ح (h)، به واج «خ» در برخی واژه‌ها مثل پابرهنه که به صورت پارخنه تلفظ می‌شود، دیده می‌شود (نجفیان، ۱۳۹۱: ۴۵). در این گویش‌ها تبدیل واج «ف» به «خ» نیز اتفاق می‌افتد، مثل سفال در گویش بیرجندی و قائنی که سخال و شخال بیان می‌شود (نجفیان، ۱۳۹۱: ۴۵). حافظ ابرو می‌نویسد: «فشارود: هفت قریه و هشتاد و هشت مزرعه دارد... قریه شارغند، چهار مزرعه دارد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۰: ۳۱). در کتاب حافظ ابرو تعدادی جای‌نام با کمی تفاوت در تحریر با نام‌های کنونی به چشم می‌خورد که ممکن است در زمان استتساخ این خطا پیش آمده باشد، برای مثال نام «خنک»، «خنک» نوشته شده است. چنین مواردی ممکن است در نام شارغند نیز رخ داده باشد. به نظر می‌رسد شارقنج کنونی از دو واژه «شار + قنج (خنج)» گرفته شده است. در این صورت، خنج یا خنگ به معنای «قنات، کهریز یا جای کنده شده برای به دست آوردن آب» است و «شار نیز به معنای شهر است» (لغت‌نامه دهخدا). البته اگر شار را اسم محسوب کنیم، به معنای شهر است، ولی اگر اسم مصدر به‌شمار آوریم باز هم در ترکیب واژه معنادار است. شار (اسم مصدر)، به معنای: الف) فروریختن آب و شراب و امثال آن را خوانند، مانند آبشار و سرشار (نک. فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع). در این صورت شارقنج دو معنا می‌یابد: الف) «شهر یا ده آب چاه یا قنات»؛ ب) در معنای دوم شارقنج به معنای مکانی که آب قنات جاری و روان است. «با توجه به اسناد تاریخی و باستان‌شناسی (وجود تپه اشکانی با سفال مثلثی) قدمت روستا به دوره اشکانی می‌رسد» (حیدری، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

۱-۵ نُقْنَج (Nawxonj)

نام روستایی از توابع دهستان شاخن است؛ از نظر ساختار واژی، کده‌نام نوخنج، مشتق - مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب اسم (نه) + اسم (قُن یا خُن) + پسوند مکان‌ساز (-ج) ساخته شده است. اهالی روستا بر این باورند که نُقْنَج از واژه «نُه گنج» گرفته شده و در زمان ساخت روستا نُقْنَج قنات حفر شده بود که به آن نُه گنج می‌گفتند. این روایت محلی دلالت بر قدمت و آبادانی این منطقه و این روستا در گذشته دارد. اهالی معتقدند در زمان حمله اعراب چهار روستا وجود داشته که امروزه از میان رفته‌اند؛ این چهار روستا به نام‌های ۱) نقنج، ۲) قصرآباد، ۳) کاف و ۴) گردیان (که هنوز درخت سپیدار بسیار قدیمی و

قطر در آن محل سبز و برجای است) بوده است^۱. امروزه در داخل روستا یک قلعه گلی قدیمی وجود دارد. همچنین در مکان‌هایی که به آن کاف، کردیان و قصرآباد گویند و در نزدیکی روستای نقنج قرار دارد، آثاری از استقرارهای انسانی مشاهده می‌شود که کاملاً ویران و به تلی از خاک تبدیل شده است (حیدری، ۱۳۹۱). از نظر ریشه‌شناسی نقنج از ترکیب دو واژه نه (نیه) + خنج یا خنگ گرفته شده است. به نظر می‌رسد کنج از واژه خنج، خنگ اخذ شده باشد و به معنای خانه، یا مکانی که برای یافتن آب کنده شده است. البته «نه در پهلوی ساسانی به معنای شهر است» (نوبان، ۱۳۷۶: ۴۸۲). همچنین واژه ni «پایین» از ریشه اوستایی گرفته شده است (بارتولومه^۲، ۱۹۶۱: ۱۰۸۵). به نظر می‌رسد در فارسی میانه، نه به معنای چندین آبادی متراکم و نزدیک هم است که شکل شهر یافته‌اند؛ چنین وضعیتی برای روستای نقنج و نه (نهبندان) امروزی با توجه به وجود استقرارهای زیاد و متراکم می‌توان تصور کرد، گویی در دورانی مرکز منطقه بوده‌اند. در مجموع، به نظر می‌رسد واژه نه در نقنج به معنای شهر یا دیه بزرگ یا ده‌های متراکم است تا به معنای «پایین»؛ از این رو نقنج می‌تواند به معنای «شهر یا ده آب (چشمه آب) یا شهری با قنات‌ها یا چاه‌های آب» باشد.

۱-۶ شاخُن (Sáxen)

نام یکی از روستاهای مشهور شمال شهرستان بیرجند است. آثار زیادی از دوره ساسانی تا صفویه در اطراف روستا وجود دارد. قلعه مشهور به قلعه کوه‌شاخن، از مشهورترین قلاع خراسان جنوبی است. اهالی روستا بر این باورند که شاخن به معنی «شاه‌خیز» بوده و معتقدند قلعه روستا توسط شاه عباس در دوره صفویه ساخته شده است. ولی این انتساب نادرست است، چراکه نام شاخن در کتاب حافظ ابرو (سده ۹ هـ.ق) آمده و آثار موجود قلعه متعلق به دوره سلجوقی تا صفویه است. حافظ ابرو می‌نویسد: «شاخن: هفت قریه و صد مزرعه زیادت از توابع این ناحیت است. قریه شاخن، بیست مزرعه دارد. قریه درحج، چهل و پنج مزرعه دارد. قریه برنود، هفت مزرعه دارد. قریه انیک، هفت مزرعه دارد. [قریه چناران، بیست مزرعه دارد]، قریه کبودان، قریه دیرین» (حافظ ابرو، ۱۳۷۰: ۳۰). سرپرسی سایکس در سفرنامه خود می‌گوید: «از دُرُخش به شاهکین [شاخن] حرکت کرده پس از عبور از روستای کوچک ایسنو به شاهکین رسیدیم، قلعه قدیمی آن نشان می‌دهد در سابق استحکامات مهمی داشته است. از شاهکین به خشک و به رود شور روانه شدیم. سپس آبادی کوچک کلاته کساب و در نهایت به قائن رسیدیم» (سایکس، ۱۳۷۱: ۴۰۳). ادوارد براون معتقد است اگر فرض کنیم ارتاگوان همان قائن کنونی باشد، اسکندر از طریق شاهکین (شاخن) دُرُخش به طبرس رفته است (سایکس، ۱۳۷۱: ۴۰۴). آیتی

۱. مصاحبه با آقای علی سالخورده، ۶۸ ساله، شورای روستای نقنج، مورخ ۱۳۹۷/۰۴/۲۵.

در کتاب بهارستان آورده است: «حمدالله مستوفی نویسد شاخن ولایتی است که چند پارچه ده مختصر دارد و با بلوک فشارود در آب و هوا و محصول متقارب است. انتهی حالیه ام‌القرای بلوک شاخن قصبه درخش است که دارای دو هزار جمعیت نفوس است و صنعت قالی در آن شایع و قالی دُرُخشی اشتهار دارد و یک باب مدرسه چهار کلاسی دولتی دارد و در زمان قدیم نیز مدرسه علمی داشته و علمای با نام در آن جا بوده‌اند و در سابق ام‌القرای آن ناحیه شاخن بوده است» (آیتی، ۱۳۷۱: ۲۰).

واژه شاخن ترکیبی از واژگان «شاه+خن» است. در فرهنگ دهخدا «خُون یا خَن» به معنای خانه و خَن آمده است (فرهنگ دهخدا). «خَن در اوستا به معنی چشمه بسیار آمده و در گزارش پهلوی اوستا به خان به معنی چشمه، گردانیده شده است. همچنین به «خینه» به معنی چشمه‌ای آمده که در گزارش پهلوی به آب خانیک (آب چشمه‌ای) گردانیده شده است» (افشار سیستانی، ۱۳۸۲: ۳۱۰). در اینجا خن نیز مشتق شده از واژه خان یا کان پهلوی است. همان‌طور که گفته شد، این واژه در گویش بیرجندی به اشکال خنگ، خنج، خن، خونیک و خان در جای‌نام‌ها مشاهده می‌شود. با توجه به آثار باستانی قابل توجه و به خصوص قلعه بزرگ شاخن، به نظر می‌رسد که این مکان محل اقامت شاه بوده است، نام شاه به حکام محلی اسماعیلی گفته می‌شده که براساس مطالعات به عمل آمده قلعه شاخن متعلق به اسماعیلیه‌ها است. از نظر ساختوازی، کده‌نام شاخن، مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب اسم (شاه) + اسم (خان) ساخته شده است. از این‌رو، شاخن در اینجا به معنای «خانه‌شاه» است.

۱-۷ ریخان (Reyxân)

از روستاهای دهستان کاهشنگ بیرجند است. ریخان از دو واژه ری+خان گرفته شده است. در فرهنگ لغات «ری» به معانی (۱) سیرابی و تازگی؛ (۲) دیدار نیکو، صورت نیکو و خوب آمده است (لغت‌نامه دهخدا). خان نیز واژه پهلوی است که به دو معنای خانه و چشمه یا مکانی که به منظور رسیدن به آب کنده شده است. از نظر ساختوازی، کده‌نام ریخان، مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب صفت (ری) + اسم (خان) ساخته شده است. از این‌رو، ریخان به معنای «چشمه یا قنات یا چاه آب پُر یا زنده» است (نک. جدول ۱).

۱-۸ نوخان (Nawxân)

از روستاهای دهستان القورات بیرجند است. نوخان از دو واژه نو+خان گرفته شده است. خان واژه پهلوی است که به معنای خانه، چشمه یا مکانی که به منظور رسیدن به آب کنده‌اند. از نظر ساختوازی، کده‌نام نوخان، مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب صفت (نو) + اسم (خان) ساخته شده است. در اینجا نوخان معنای «قنات یا چاه‌آب‌نو» است (نک. جدول ۱).

۹-۱ فورجان (Furjân)

فورجان از دو واژه فور + جان تشکیل شده است. «فور» در فرهنگ لغات به معنای: ۱) بر جوشیدن، جوشیدن دیگ و چشمه و جز آن، فور به معنای جوشیدن دیگ و چشمه و جز آن؛ ۲) شتاب در کاری آمده است (فرهنگ معین). پسوند جان محتمل است معرب‌شده گان یا کان باشد. پسوند «گان» در واژه دهقان (ده=روستا+گان=مالک، رئیس) به معنای رئیس روستا همتای واژه اوستایی *daiñhu-paiti* (دهیو=ده=زمین+پیتی=پت-بد-رئیس مانند ارتشبد) به معنای رئیس آبادی یا مالک زمین-روستا است که در ارمنستان به شکل دِهپِتْ به کار می‌رود. گان که امروزه در ارمنستان به شکل آکانْ به معنای مال من به کار می‌رود، در بازرگان، گروگان، خدایگان، شاهیان، مادرگان، پدرگان و دوستگان نشانه مالکیت است؛ ولی در واژگان بیستگان و تیرگان پسوند نسبت و در ناوگان ابزار گان نشانه جمع است. ابدال (ک) به (ج) نیز در فارسی مشاهده شده است. از این رو، فور به معنای «جوشیدن آب یا چشمه» است و کانْ همان طوری که پیشتر گفته شد، واژه‌ای اوستایی است به معنای «کندن» است. در زبان کردی «کانی»، «در زبان تالشی «خونی» به معنای چشمه است» (عبدی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۰۲). همچنین در زبان تبری قدیم خونی به معنای چشمه بوده است (برهان قاطع، ۱۳۷۶: ج ۲: ۷۰۹؛ افشار سیستانی، ۱۳۹۲: ۵۲۹). ولی با توجه به کمبود چشمه طبیعی در خراسان جنوبی و کاویدن زمین برای یافتن آب در این منطقه کان به معنای زمینی است که برای یافتن آب کنده شده است. از نظر ساختاری، کده نام فورجان، مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب مصدر (فور) + اسم مکان (جان) ساخته شده است. از این رو، فورجان به معنای «محل کنده شده و مکان جوشیدن آب» است.

۱۰-۱ خانیک یا خانک (Xānik/ Xānk)

این جای‌نام‌ها در خارج از شهرستان بیرجند و در برخی شهرهای خراسان رواج دارد. خانیک و خانک از ترکیب واژگان «خان + ایک» و «خان + اک» تشکیل شده است. واژه «خان» از زبان پهلوی ساسانی گرفته شده است و در خراسان به مکان‌هایی که برای رسیدن به آب، زمین را حفر می‌کردند (مثل چاه یا قنات)، خان خونی یا خانی اطلاق می‌شده است. در پهلوی خان *xān* به دو معنای چشمه (بندش: ۱۱-۱ و ۱۱۵) و خانه، سرا (بندش: ۳-۱۵۱) و کاروانسرا است (خالقی مطلق، ۱۳۵۶: ۵۹۷-۵۹۶)؛ «در متون مانوی، خانیک به معنای چشمه است» (مکنزی^۱، ۱۹۷۱: ۹۴). «در پهلوی *xānik* از ریشه اوستایی *Kan* (کندن) و تبری *xuni* (چشمه) آمده است (برهان قاطع، ۱۳۷۶: ج ۲: ۷۰۹؛ افشار سیستانی، ۱۳۹۲: ۵۲۹). در متن‌های تورفانی یا تورخانی مانوی خانی، به صورت خانیک و خانسار به کار رفته است (مکنزی، ۱۹۷۱: ۹۴). «در یکی از بخش‌های آثار مانوی تورفانی، زیر عنوان: "پدر

بزرگی و بهشت آمده است: داژگ، خانیک اُد آبرود پد هُو و اریند ویسپ روز؛ یعنی: درخت، چشمه و گیاه به او (به‌وسیله او) به وجد آیند همه روز. حتی در منظومه درخت آسوریگ که آن هم منسوب به مانوی است، در یک بیت ضمن مناظره بز با درخت خرما، واژه خانیک، که هم به‌صورت پارتی خانیک و هم به‌گونه پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی، خانیک خوانده می‌شود به‌کار رفته است» (افشار سیستانی، ۱۳۸۲: ۳۱۱). «گیاه تازه خورم، از خانیک آب سرد» (محمودی بختیاری، ۱۳۴۹: ۴۶-۴۸). ایرج افشار سیستانی فرض می‌کند که واژه خان و صورت‌های گوناگون آن از ریشه اوستایی «کان» یعنی کندن آمده است و به‌صورت نام در گویش‌های امروزی ایرانی برجای مانده است (افشار سیستانی، ۱۳۸۲: ۳۱۱). پسوند «ایک» یا «اک» به اسم مکان اطلاق می‌شده است. از نظر ساختوازی، کده‌نام خانیک، مشتق محسوب می‌شود و از ترکیب اسم (خان) + پسوند مکان‌ساز (ایک) ساخته شده است. از این‌رو، خانیک و خانک به‌معنای «قنات یا محل حفر چاه» است (نک. جدول ۱).

جدول ۱. نقش واژه خانه و خان در شکل‌گیری جای‌نام‌های ناحیه بیرجند

نام روستا	تلفظ	ساختواژه (ساختار صرفی)	معنای واژه
خونیک	xunik	مشتق (خونی+ک) / اسم+پسوند مکان‌ساز	مکانی که برای آب حفر شده (چاه یا قنات)
خُنْگ	xong	مشتق (خان+گ) / اسم+پسوند مکان‌ساز	مکانی که برای آب حفر شده (چاه یا قنات)
نوخُنْج	nawxonj	مشتق-مرکب (نو+خان+گ). صفت+اسم+پسوند مکان‌ساز	مکانی که برای آب حفر شده (چاه یا قنات نو)
شارقُنْج	Šarqonj	مشتق-مرکب (شار+خان+گ) اسم (اسم مصدر) + اسم+پسوند مکان‌ساز	۱- شهر یا ده چاه یا قنات ۲- مکانی که آب قنات در آن جاری است
نَقُنْج	naqonj	مشتق-مرکب (نه+خان+گ) اسم+اسم+پسوند مکان‌ساز	شهر یا ده آب (اشاره به زمین کنده پرآب یا چاه پرآب دارد)
شاخُنْ	Šaxen	مرکب (شاه+خان) / اسم+اسم	خانه شاه
ریخان	reyxân	مرکب (ری+خان) / مصدر+اسم	چاه یا چشمه با آب فراوان و زنده
نوخان	nawxân	مرکب (نو+خان) / صفت+اسم	چاه یا قنات نو
فورجان	Furjân	مرکب (فور+جان) / مصدر+اسم	مکان جوشیدن آب یا مظهر قنات
خانیک	Xânik	مشتق (خان+ایک) / اسم+پسوند مکان‌ساز	چاه یا قنات

۲ ریشه‌شناسی واژه ماه در کده‌نام‌های ماهوک، ماهوسک، مافنداب، مافرین و ماخونیک

۲-۱ ماهوک (Máhuik)

ماهوک نام روستایی در دهستان القورات و زادگاه دکتر محمدحسن گنجی، پدر جغرافیای نوین ایران، است. برخی معتقدند ماهوک^۱ از واژه ماه و پسوند «ک» تصغیر گرفته شده و به معنای «ماه کوچک» است. اما نام ماهوک از واژه «ماه» و پسوند «اک» گرفته شده است. «در زبان کردی «ماه» به معنای «کوه سنگی و بلند» است» (هه‌ژار، ۱۳۶۹: ۷۹۹). «ماه به زبان پهلوی شهر و مملکت را گویند که عربان مدینه خوانند. در صدر اسلام و ورود اعراب نهاوند را ماه‌بصره و دینور را ماه‌کوفه و هر دو شهر را ماهین می‌خوانند (برهان قاطع). شواتس نیز معتقد است ماه به معنای مرکز یا شهر است. وی می‌گوید: «چون آن را بلافاصله در کنار جور ذکر می‌کند. در ترکیب ماه فارس، واژه ماه به معنی مرکز و پایتخت است. پس منظور از ماه فارس، اصطخر یا شیراز است» (شواتس، ۱۳۷۲: ۱۷۵).

از این مطالب می‌توان این‌گونه استنباط کرد که واژه «ماه» نامی پهلوی بوده که هنوز در برخی مناطق ایران برجای مانده است، همانند ماهنشان و ماهشهر. ولی در خراسان جنوبی، به خصوص در ناحیه بیرجند، این نام در جای‌نام‌های متعددی به اشکال مختلف مشاهده می‌شود. دربارهٔ پسوند «اوک=گاهی به «او» خلاصه می‌شود و کاملاً شایع است. مثل: گُلُوک» (ایوانف، ۱۳۹۲: ۳۹). البته در اینجا به نظر نمی‌رسد که پسوند «اک» از ادات تصغیر باشد. با توجه به رواج پسوند اک، اک در جای‌نام‌های ناحیه قائن و بیرجند (که حتی در منابع تاریخی به خصوص جغرافیای حافظ ابرو مشاهده می‌شود و ریشه در زبان پهلوی اشکانی دارد) نمی‌توان آن را پسوند تصغیر برشمرد. از نظر ساختوازی، کده‌نام ماهوک، مشتق محسوب می‌شود و از ترکیب اسم (ماه) + پسوند مکان‌ساز (اوک) ساخته شده است. از این‌رو، ماهوک واژه‌ای پهلوی و به معنای «ده یا آبادی» است (نک. جدول ۲).

۲-۲ ماهوسک (Máhusk)

نام ماهوسک از دو واژه ماه + اسک گرفته شده است. ماه به زبان پهلوی شهر یا دیه را گویند. «پسوند «اسک» یا «اشک»= پسوند تصغیر است. مثل: گنجشک، زرشک، سوشک، فِدشک (شاید بیدشک از واژه بید)» (ایوانف، ۱۳۹۲: ۳۹). برخلاف نظر ایوانف، اسک یا اشک در جای‌نام‌های بیرجند نمی‌تواند از ادات تصغیر باشد، و به احتمال پسوند اسم مکان بوده که در فارسی نو حذف شده است؛ مثل واژگان پارسیک و پهلوانیک در فارسی میانه که در فارسی نو به پارسی (فارسی) و پهلوی تبدیل و تغییر یافته است (ناتل خانلری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۰۶). از نظر ساختوازی، کده‌نام ماهوسک، مشتق محسوب می‌شود

۱. آب به شکل کلمات āi, ōue, ōu (نورزاد، ۱۳۹۴: ۱۶).

و از ترکیب اسم (ماه) + پسوند مکان‌ساز (اوسک) ساخته شده است. از این‌رو، ماهوسک به معنای «ده» است (نک. جدول ۲).

۲-۳ مافنداب (Máfendâb)

مافنداب ممکن است از ترکیب واژگان «ماه + فند (بند) + آب» تشکیل شده باشد. در اینجا «ماه» به معنای ده یا شهر کوچک یا مرکز است. در فرهنگ لغات این واژه به دو معنا ارائه شده است: ۱) فند به معنی کوه بزرگ، شاخ درخت (منتهی‌الارب)، زمین باران نارسیده، پاره‌ای از کوه به درازا (همان؛ ۲) فند به معنی: بند یا پند، مکر و حيله، ترفند» (فرهنگ معین). ابدال (ب) به (پ) یا (ف) نه تنها در زبان فارسی (ناتل خانلری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۸۱ و ۲۵۶)، بلکه در گویش بیرجندی نیز مشاهده می‌شود. از این‌رو ممکن است «فند» از واژه بند (بندآب) گرفته شده باشد. ولی هر دو معنا در این جای‌نام قابل تعمیم است. این روستا در دامنه و ارتفاعات القورات بیرجند قرار دارد. از نظر ساختوازی، کده‌نام مافنداب، مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب اسم (ماه) + اسم (فند) + اسم (آب) ساخته شده است. از این‌رو دو معنای مافنداب که یکی «ده با آب در دامنه کوه» و دیگری «دهی که بند یا مخزن آب دارد» می‌تواند موقتاً معتبر باشد.

۲-۴ مافرین (Máferiz)

نام روستایی در دهستان القورات که آب آن از قنات تامین می‌شود. مافرین از ترکیب واژگان «ماه + آب + ریز» تشکیل شده است. واژه «ماف»، تصحیفی از واژگان ماه + آب است. «ماه» اسم مکان در زبان پهلوی به معنای دیه یا شهر است. واژه ریز در این کده‌نام هم می‌تواند اسم به معنای ریزان و روان و هم صفت به معنای ریز و خرد معنا شود. ولی از آنجا که آب این ناحیه زیاد نیست و معنای کده‌نام مرتبط با آب است، ریز به صورت صفت مناسب معنا و مفهوم این کده‌نام است. از نظر ساختوازی، کده‌نام مافرین، مشتق-مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب اسم (ماه) + اسم (آب) + صفت (ریز) ساخته شده است. در مجموع، مافرین به معنای «ده آب کم» یا «دهی که طول قنات آن کم و کوتاه است».

۲-۵ ماخونیک (Máxunik)

این روستا سابق جزو شهرستان بیرجند بوده و اکنون از توابع شهرستان سربیشه است. این جای‌نام از ترکیب واژگان «ماه + خونی + ک» تشکیل شده است. «ماه» اسم مکان در زبان پهلوی به معنای دیه یا شهر است. از نظر ساختوازی، کده‌نام ماخونیک، مشتق-مرکب محسوب می‌شود و از ترکیب اسم (ماه) + اسم (خونی) + پسوند مکان‌ساز (ک یا یک) ساخته شده است. خونیک به معنای

«محلّی که برای آب کنده شده است (قنات یا چاه)»، از این‌رو ماهخونیک به معنای «ده چاه یا قنات» است (نک. جدول ۲).

در اسناد قدیمی ماهخونیک (حجت) که تاریخ نگارش بعضی از آنها به سیصد سال قبل می‌رسد، نام روستا مادخونیک ذکر شده است (برآبادی و شعیبی، ۱۳۸۴، ۲۸). همچنین اهالی روستا «ما» را به معنی بزرگ می‌دانند مثلاً به شریک بزرگ «ماشریک» گفته می‌شود. این احتمال وجود دارد که ماهخونیک به معنی چشمه بزرگ باشد، چراکه در منطقه چشمه‌های فراوانی بوده که تمامی اهالی از آنها شریک بوده‌اند و چشمه ماهخونیک بزرگترین آنهاست (برآبادی و شعیبی، ۱۳۸۴، ۲۸).

جدول ۲. نقش واژه ماه در شکل‌گیری جای‌نام‌های ناحیه بیرجند

نام روستا	تلفظ	ساختواژه (ساختار صرفی)	معنای واژه
ماهوک	māhuk	مشتق (ماه+اوک)/اسم+پسوند مکان‌ساز	ده (آبادی)
ماهوسک	māhusk	مشتق (ماه+اوسک)/اسم+پسوند مکان‌ساز	ده
مافنداب	māfendāb	مركب (ماه+فند+آب)/اسم+اسم+اسم	۱- ده آب در دامنه کوه ۲- اشاره به دهی که بند یا مخزن آب دارد.
مافریز	māferiz	مشتق-مركب (ماه+آب+ریز) / اسم + اسم + صفت	ده آب کم
ماخونیک	māxunik	مشتق-مركب (ماه+خونی+ک) / اسم+اسم+پسوند مکان‌ساز	ده چشمه، چاه یا قنات

نتیجه‌گیری

در بررسی کده‌نام‌های بیرجند، مشخص شد که برخی نام‌ها از نظر ساختواژه با هم قرابت‌هایی دارند و از لحاظ ساختار درونی واژه میان آنها نوعی همبستگی معنایی وجود دارد. جای‌نام‌های خونیک، خُنگ، نوخنج، نُقنج، شارقنج، خانیک و نوخان بر کاربرد واژه خان به‌عنوان ریشه و ترکیب آن با اجزای سازنده یا پسوندهای (گ، ک، یک) در جای‌نام‌های این ناحیه دلالت دارد. در این پژوهش، براساس اسناد و مدارک تاریخی نشان داده شده که واژه خان به‌عنوان ریشه در جای‌نام‌های مذکور به دو معنای خانه و چشمه است. در معنای نخست، خانی یا خونی برگرفته از واژه خَن یا خان پهلوی به معنای چشمه است. این واژه در زبان کردی به‌صورت کانی و در تالشی به‌صورت خونی صرف می‌شود. در مناطق غربی و شمال غربی ایران که مناطقی پرآب هستند یا آب‌های سطحی در آنها روان است؛ در تمام جای‌نام‌های

آن مناطق که از واژه کانی یا خونی مشتق شده، اشاره مستقیم به چشمه آب یا آب سطحی دارد. ولی این واژه در مناطق شرقی به خصوص خراسان جنوبی به شکل «خان» و «خُن» در بسیاری از جای‌نام‌ها مشاهده می‌شود. منتهی در خراسان جنوبی این واژه به معنی چشمه طبیعی نیست، بلکه به معنای آب چشمه مصنوعی یا به عبارتی، قنات یا کهریز است؛ و بر جاها و مناطقی دلالت دارد که به صورت مصنوعی چاه یا قنات کنده شده و به آب رسیده و آب را در سطح زمین روان کرده‌اند. این استدلال توسط واژگان خان به معنای چشمه (در زبان پهلوی) یا خا (در زبان سغدی) به معنای چاه تصدیق می‌شود. معادل فارسی واژه پهلوی خونیک، چهکنند است که در جای‌نام دیه‌های پس از اسلام در خراسان جنوبی مشاهده می‌شود. معنای دوم خان در زبان پارسی میانه، خانه است. در کده‌نام‌های بیرجند در موارد معدودی واژه خان به خانه اشاره دارد؛ همانند شاخن به معنای خانه شاه که این نام در ارتباط با قلعه بزرگ نزدیک روستا است. در زبان کردی خانگ به معنی خانه استفاده شده است. پسوند (ک/گ) در فارسی میانه و فارسی نو معانی گوناگون به کلمه می‌بخشد. این پسوند در اتصال به اسم عام گاهی مفهوم اسم مکان می‌یابد؛ البته گاهی نیز افاده معنی تصغیر می‌دهد که البته در جای‌نام‌ها کمتر مشاهده می‌شود.

اسم عام دیگری که در جای‌نام‌های خراسان جنوبی مشاهده می‌شود، واژه «ماه» است. ماه اسم عام و در زبان پهلوی به معنای دیه، مملکت یا قلمرو است. همانند نام آبادی‌های: ماهوک، ماهوسک، ماهمیران، مافنداب و مافرین. از نظر قدمت، استفاده از واژه ماه برای نام آبادی‌ها، به دوره پیش از اسلام و صدر اسلام بر می‌گردد. جای‌نام‌های ماهوک و ماهوسک از اجزای سازنده ماه + اوک و ماه + اوسک تشکیل شده است. پسوند اوک و اوسک در خراسان جنوبی اسم مکان را می‌سازد و قدمت این جای‌نام‌ها به پهلوی میانه (اشکانی و ساسانی) بر می‌گردد.

تشکر و سپاسگزاری

از جناب آقای دکتر محمد مهدی ناصح که مقاله را مشاهده نموده و نکات ارزشمندی را بیان نمودند، سپاسگزاری می‌شود. بی‌شک مسئولیت تمام کاستی‌ها و لغزش‌ها به عهده نویسندگان (به خصوص نویسنده نخست) است.

منابع

آرلاتو، آنتونی (۱۳۸۴). درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی. ترجمه یحیی مدرسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

آموزگار، ژاله و احمد تقضلی (۱۳۷۵). زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن. تهران: معین.

- آهنگر، عباسعلی و ابراهیم مرادی (۱۳۹۵). «بررسی معنایی پسوند-ه در زبان فارسی». زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان. دانشگاه فردوسی مشهد، س ۸، ش ۱۵، ۱-۲۶.
- آیتی، حاج شیخ محمدحسین (۱۳۷۱). بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قائنات و قهستان، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ابن حوقل النصیبی، ابی القاسم (۱۳۴۵). صورة الارض، بیروت: منشورات دارالمکتبة الحیاء.
- ابن خردادبه (۱۳۷۰). المسالك و الممالک. ترجمه حسین قره چانلو از روی متن تصحیح شده دخویه، ناشر: مترجم. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴). ریشه‌شناسی. تهران: ققنوس.
- احدیان، محمدمهدی (۱۳۸۸). «بررسی ریشه‌شناختی دو جای‌نام در استان همدان (نهاوند و آدراپانا)». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. س ۷، ش ۱۵، ۱۵۹-۱۷۴.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۹۲). فرهنگ شهرها و استان‌های ایران. تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۲). پژوهشی در نام شهرهای ایران. تهران: روزنه.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری. به‌اهتمام رحیم عقیقی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ایزدی، علیرضا (۱۳۹۵). زبان و گویش جاجرم. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ایوانف، ولادیمیر الکسیویچ (۱۳۹۲). فارسی در گویش بیرجند. تهران: هیرمند.
- باستانی‌راد، حسن و دل‌آرا حسن‌مردوخی (۱۳۹۲). «گونه‌شناسی جای‌نام‌ها در جغرافیای تاریخی ایران». پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام. دانشگاه سیستان و بلوچستان، س ۷، ش ۱۲، ۲۱-۵۰.
- برآبادی، سیداحمد و غلامحسین شعبی (۱۳۸۴). مردم‌شناسی روستای ماخونیک. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶). برهان قاطع. به‌اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- بهرامی، احسان (۱۳۶۹). فرهنگ واژه‌های اوستا. ج ۱، تهران: بنیاد نیشابور.
- بهنیا، عبدالکریم (۱۳۶۷). قنات‌سازی و قنات‌داری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۹۰). هر مزدنامه. تهران: دنیای کتاب.
- ترقی‌اوغاز، حسنعلی (۱۳۸۱). «نقد کتاب مبانی توپونیمی و نگاهی به توپونیمی‌های ایران». مجله زبان‌شناسی. س ۱۷، ش ۲، ۱۳۷-۱۴۵.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۷۴). اشکال العالم. ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، به‌کوشش فیروزه منصوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- حافظ ابرو (شهاب‌الدین عبدالله خوافی) (۱۳۷۰). جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو. تصحیح و تعلیق غلامرضا ورهرام، تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات.
- حیدری، احمد (۱۳۹۱). گزارش مقدماتی بررسی باستان‌شناسی شهرستان بیرجند. بایگانی میراث فرهنگی (منتشر نشده).
- حیدری، احمد (۱۳۹۳). «یادداشتی از گزارش بررسی و شناسایی آثار و مکان‌های فرهنگی بخش مرکزی شهرستان بیرجند». گزارش مقدماتی بررسی باستان‌شناسی بیرجند (مجموعه مقالات برگزیده همایش ملی باستان‌شناسی ایران: دستاوردها، فرصت‌ها، آسیب‌ها) بیرجند: چهار درخت، ۱۰۵-۱۲۳.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۵۶). اساس اشتقاق فارسی. ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ (۱۳۷۵). سفرنامه خانیکوف. ترجمه اقدس یغمائی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس.
- دادگی، فرنیغ (۱۳۹۵). بندهش. ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۶۹). «زبان‌شناسی عملی، بررسی گویش قانن». فرهنگ، ش ۶، ۲۹۹-۳۰۸.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۷۷). «گویش بیرجند». جهان کتاب. ش ۶۷ و ۶۸، ۱-۲۰.
- رضایتی کیشه خاله، محرم و شهناز ملیحی لمر (۱۳۹۵). «بررسی جای‌نام‌های بخش اسالم شهرستان تالش». زبان‌شناسی تطبیقی. س ۶، ش ۱۱، ۹۷-۱۱۴.
- رضایی، جمال (۱۳۷۷). بررسی گویش بیرجند: واج‌شناسی، دستور. تهران: هیرمند.
- رفاهی علمداری، فیروز (۱۳۸۰). مبانی توپونیمی و نگاهی به توپونیمی‌های ایران، تهران: سازمان نقشه‌برداری کشور.
- رفاهی علمداری، فیروز (۱۳۸۴). هیدرونیم‌های ایران (پژوهشی در آب‌نام‌های ایران). تهران: سازمان نقشه‌برداری کشور.
- زندى، بهمن (۱۳۹۷). «مقدمه». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی مطالعات نام‌شناسی ایران. به‌کوشش بهمن زندی و فاطمه عظیمی فرد، تهران: نشر نویسه پارسی، ۹-۱۲.
- سجادی، سیدمهدی (۱۳۹۷). «جای‌نام‌شناسی در کردستان و فرضیه ادموندز-مکنزی». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی مطالعات نام‌شناسی ایران. به‌کوشش بهمن زندی و فاطمه عظیمی فرد، تهران: نشر نویسه پارسی، ۵۳-۷۴.
- سرپرسی سایکس، مولزورث (۱۳۷۱). سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار مایل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: دنیای کتاب.
- شارق، سونیا (۱۳۸۵). بررسی تاریخی، زبان‌شناختی نام شهرها و مکان‌های کهن استان فارس. پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- شواتس، پاول (۱۳۷۲). جغرافیای تاریخی فارس. ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- صفی‌زاده، صدیق (۱۳۵۰). واژه‌های همانند در پهلوی و کردی. بی‌جا.
- طالبی دستنایی، مهناز، فریبا قطره و حمیده پشتوان (۱۳۹۷). «جای‌نام‌شناسی زیست محیطی: یک الگوی نوین رده‌شناختی». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی مطالعات نام‌شناسی ایران. به‌کوشش بهمن زندی و فاطمه عظیمی فرد، تهران: نشر نویسه پارسی، ۹۳-۱۱۲.
- طاهری اردلی، مرتضی (۱۳۹۲). «مطالعات بختیاری: واج‌شناسی، متن، واژه‌نامه». زبان و زبان‌شناسی. س ۹، ش ۱۸، ۱۶۱-۱۶۸.
- عبدی، عطاءالله، فریده لطفی، یدالله کریمی‌پور و مرتضی تهامی (۱۳۹۶). «بررسی نسبت میان هویت زبانی و جای‌نام، نمونه موردی: کوه‌های خلخال». فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی. س ۳۲، ش ۱، پیاپی ۱۲۴، ۹۴-۱۰۹.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵). زبان آذری یا زبان باستان آذربایگان و نام‌های شهرها و دیه‌های ایران. تهران: هزارکرمان.
- کلباسی، ایران (۱۳۹۱). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۸). فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- گابریل، آلفونس (۱۳۹۵). عبور از صحاری ایران. ترجمه فرامرز نجد سمیعی. تهران: به‌نشر.
- لباف خانیکی، رجب‌علی (۱۳۷۳). «تاملی در نام بیرجند»، پاژ. ش ۱۵، ۹-۱۲.
- محمودی بختیاری، علی‌قلی (۱۳۴۹). «خانی و خوانسار». هنر و مردم. ش ۹۴، ۴۶-۴۸.
- مددی، ظهرا (۱۳۷۵). واژه‌نامه زبان بختیاری. اهواز: آیات.
- مردوخو روحانی، ماجد (۱۳۸۶). فرهنگ کردی-فارسی. سنندج: دانشگاه کردستان.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۹). توصیف و آموزش زبان فارسی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- معین، محمد (۱۳۸۶). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- مک‌گرگور، سی.ام. (۱۳۶۶). شرح سفری به ایالت خراسان. ج ۱، ترجمه مجید مهدی‌زاده، مشهد: انتشارات آستان قدس.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۴). تاریخ زبان فارسی. ج ۳ و ۴، تهران: سیمغ.
- نجفیان، آرزو (۱۳۹۱). زبان و گویش‌های خراسان. تهران: نشر کتاب مرجع.
- نوبان، مهرازمان (۱۳۷۶). نام مکان‌های جغرافیایی در بستر زمان. تهران: انتشارات ما.
- نورزاد، علی (۱۳۹۴). گویش‌های ایرانی (سیوندی، یزدی و سویی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هوبشمان، هاینریش (۱۳۸۶). تحول آوایی زبان فارسی (از هندواروپایی تا فارسی نو). ترجمه بهزاد معینی‌سام، تهران: امیرکبیر.
- هه‌ژار (۱۳۶۹). فرهنگ - کردی فارسی. تهران: سروش.
- یاقوت حموی (۱۳۸۳). برگزیده مشترک یاقوت حموی. به‌کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.
- Assadorian, A. (2017). "On the Systematic Classification of Iranian Toponyms". *American Journal of Linguistics*. 5(3): 51-56.
- Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg.
- Bartol'd, V. (1968). *Sochineniya*. vols. V, Moscow.
- Crystal, D. (2003). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. Oxford: Blackwell Publishing.
- Desset, F. (2017). "Here ends the history of Elam: Toponymy, linguistics and cultural identity in Susa and south-western Iran, ca. 2400-1800 BC1". *Studia Mesopotamica*. Jahrbuch für altorientalische Geschichte und Kultur, Band 4, Herausgegeben von Manfred Dietrich Thomas Kammmerer, 1-32.
- Gharib, B. (1995). *Sogdian Dictionary*. Tehran: Farhang Publication.
- Gurgenidze, N. (2014). "Les caractéristiques sémantico - structurelles des oïkonymes en français et en géorgien". *e- Scripta Romanica*. issue no.1, 39-43.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian; Grammar, Texts, Lexicon*. Vol.33, New Haven: American Oriental Series.
- Mackenzie, D. N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. London: Oxford University Press.
- Mencken, H. L. (1967). "The American Language: An Inquiry into the Development of English in the United States". New York: Alfred A. Knopf.

- Minorsky, V. (1957). "Mongol Place-Names in Mukri Kurdistan (Mongolica 4)". *BSOAS*. London: University of London. Vol 19, I, 58-81.
- Nyberg, H. S. (2003). *A manual of Pahlavi*. vol.II, (Eiesbaden 1974) Tehran: Asatir.
- Rudnyckij, J. B. (1958). "Classification of Canadian place-names". *Studies in Onomastics, II Toponymy. Onomastica*. 15, Winnipeg: Ukrainian Free Academy of Sciences, 7-11. Winnipeg: Ukrainian Free Academy of Sciences.
- Tent, J., & D. Blair (2011). "Motivations for Naming: The Development of a Toponymic Typology for Australian Place names". *Names*. Vol.59, No.2, 67-89.
- Urazmetova, A. V., & J. K. Shamsutdinova (2017). "Principles of place names classifications". *XLinguae*. Volume 10, Issue 4, 26-33.